

اند ازان جمله در بدخشان مولانا جنو بی بدخشی معمانی است که
 قصیده مصنوعه سی و هشت بدیتی بنام آن پادشاه غفران پناه در
 زمان میرزائی گفته و بعضی منائعی که از دام قصیده میر رسید
 دو الفقار شروانی که بنام خواجه رشید وزیر گفته و قصیده سلمان
 ساوجی که بنام خواجه غیاث وزیر پرداخته بدرجسته بود او در
 قید آورده مثل معما و اظهار مضمون و تاریخ و غیر آن و الحق
 آن مصنوعه کارنامه است معجز در عالم سخن و این مطلع و بیت
 ازان است

* نظم *

شهنشاها رخ تو لاله و نسرین لب توجان
 همی بینم لب تو غنچه رنگین شده خندان
 نمی گویم خط تو سبزه و ریحان خد تو گل
 شود ظاهر قد تو فتنه دوران^(۲) دم جولان

و از مجموع مصاریع قصیده بطریق توشیح این مطلع می خیزد که
 * مطلع *

شهنشاه دین پادشاه زمان * ز بخت همایون شده کامران
 و اگر حشود و بیت سابق را بسرخ نویزند این مطلع می شود
 که بسه بحر توان خواند * مطلع *

رخ تو لاله و نسرین خط تو سبزه و ریحان
 لب تو غنچه رنگین قد تو فتنه دوران

و اگر بعکس خوانند هم مطلعی بسه بحر میشود و تغیر قافیه

و ردیف باین طریق که

* بیت *

خط توسبزه و ریحان رخ تولاله و نسوین

قد تو فتنه دوران لب تو غنچه رنگین

و از ما بقی میاهی مطلعی بسر خود می ماند و کارهایی دیگر نیز
درین مطلع کرده که از حواشی آن معلوم می شود و از ضمن چهار
بیت قصیده که بعضی کلماتش بسرخي نویسنده این قطعه مشتمل
بر فتح بدخشان بر می آید باز آن قطعه مضموم هم می شود که از
ابیات مستخرجه آیند قصیده رباعی اظهار مضموم حاصل می شود (+)

* قطعه *

توئی شاه شاهان دوران که شد * همیشه ترا کار فتح و ظفر

گرفتی بدخشان و تاریخ شد * محمد همایون شه بحر و بر

* رباعی *

تا خاک درش گشت تن زار گدا * دل از غم و غصه خود افتاد جدا

جان من زار از غم یار برفت * غم شد ز حد این دم دهد آن شاه ندا

* گوشواره *

گوید خیر فتح ^(۲) شه دین ^(۳) ما

و این قصیده مع سایر قصاید که در مدت ایام شباب در بیاض

علیحده نوشته شده و اگر عمر روزی چند از عمرم (†) مستقاضی اجل

مهلت یافت آن فراید فوائد را بتقریبات در سلاک دفتر ثانی

(+) همین عبارت است در هر سه نسخه (۲ ن) کوچک فتح

(۳ ن) شه دین نامه (†) همین است در نسخها

نجات الرشید که دل متعلق با تمام آنست خواهد کشید انشاء الله
المیسر الامور *

دیگری وفائی تخلص که بشیخ زین الدین خانی مشهور
است که در هندوستان صدر مستقل بابر پادشاه بود او صاحب
مسجدیست در اگریه و مدرسه که آنطرف آب جون واقع شده و
صاحب کمالات صوری و معنوی است و در معمار تاریخ و در بدیهه
یافتن و شعرو سایر جزئیات نظم و نثر و انشا بی قرینة زمان خود
بود میگویند که در مجلس اول که بابر پادشاه را ملازمت نمود
پدرمیده اند که سن شما چند باشد بداهة گفته که قبل ازین به پنج سال
چل ساله بودم و حالا چهل ساله ام و بعد از دو سال دیگر چهل
تمام می‌اشود - مخفی نماند که از جامع این منتخب نیز پرمیده
بودند گفته که پیش ازین بیک سال پنجه ساله بودم و حالا پنجاه
ساله ام و بعد ازین بده سال پنجه ساله میشوم مشهور است که شیخ
زین روزی بزیارت مرقد منور سلطان المشایخ نظام اولیا قدس الله
سره رفته و آن حکایت شیخ که الهدایا مشترک و تنها خوشترک -
شدیده معاً این قطعه گفته که

شیخنا بادا ترا از حق هدایا بردوام
آن کداسم من که گویم الهدا یا مشترک
گوئی تنها خوشترک زانسانکه گفتی پیش ازین
مشترک ساز نمی گوئی که تنها خوشترک

* نظم *

غم گریبان گیر شد سر در گریبان چون کشم

شوق دامن گیر آمد پا بدامن چون کشم
ای گریبانم زشوقت پاره دامن چاک چاک
بید تو پا در دامن و سر در گریبان چون کشم

او تار یخی نوشته مشتمل بر احوال فتح هندوستان و شرح غرایب آن
و داد سخنوری در آن داده و فائش در حدود چهار در سنهٔ اربعین
و تسعمایه (۹۴۰) بوده در مدرسه که خود ساخته مدفون است *

دیگری مولانا نادری سمرقندیست که از نوادر روزگار و فاضل
و جامع کامل بود او را بنظام نام بدیع الجمالی تعلق خاطر پیدا
شده و این اظهار مضمهر مشهور بجهت او گفته که * نظم *

من دل شکسته گویم صفت نظام نامی
که نداشت پیوصالش دل ناتوان نظامی
* رباعی *

رنجورم و در دل از تو دارم صد غم
بی لعل لببت حریف دردم همه دم
زین عمر ملولم من مسکین غریب
خواهم شود آرام گهم کوی عدم
* گوشواره *

صفت منبیل شاهد گویم

و از جمله نتایج طبع نقاد او این اشعار است * غزل *

وه چه خرام است قد یار را * بنده شوم آن قد و رفتار را
یار سوی ما به ترحم ندید * داشت مکر جانب اغیار را
سوی خرابات گذر نادری * در سر می کن سرو دستار را

* و ا * *

هر کویت که عمری بودم آنجا * به عمری خود کجا آمدم آنجا
بقصد سجده هر جا سر نهادم * تو بودی کعبه مقصودم آنجا
جهانی محرم و من مانده محروم * همه مقبول و من مردودم آنجا
چه پرستی نادری چونی دران کوی * گهی ناخوش گهی خوش بودم آنجا
و این قصیده بنام پادشاه غفران پناه گفته * قصیده *

* المنة لله که بجمعیت خاطر *
* با عیش نشسته خریفان معاصر *
* گلزار تماشا که خلق است که آنجا *
* در حضرت گل بلبل غایب شده حاضر *
* عربیان ز خزان بود مگر شاهد بستان *
* کز خرقه صد پاره گل دوخته مائر *
* یکجاست گل و یاسمن و سنبل و ریحان *
* سلطان بهار آمده باخیل و عساکر *
* مرغان صفت شاه فلک مرتبه خوانان *
* بر شاخ درختان چو خطیبان مذاکر *
* خاقان معظم شه جم قدر همایون *
* کش هست قوی دست و دل از قدرت قادر *
* از دانش او دانش اصحاب بصیرت *
* وز بینش او بینش ارباب بصایر *
* مذهبی چو حرام است در احکام شریعت *
* اقبال نماید بمراعات او امر *

* جمع آمده بهر ظفر لشکر اسلام *
* آحاد سپاهش ز دلیران عساکر *
* زیر علم فتح بمیدان سعادت *
* پادش کرم لم یزلی حافظ و ناصر *
* ای با کف جود تو توام همه اشیا *
* قائم بدم تیغ تو اعراض و جواهر *
* در روز ازل بود خداوند جهان را *
* مقصود وجود تو ازین چندبر دایر *
* جبریل اگر بار دگر وحی بیارد *
* در شان تو ظاهر شود آیات ظواهر *
* هر نکته حکمت که لب لعل تو فرمود *
* مشهور جهان شد چو حدیث متواتر *
* مبنی است که شرح کتب فن ریاضی است *
* تصنیف متین تو ز ایجاز^(۲) دایر *
* کس دانش بسیار ترا چون کند انکار *
* انکار بدیهی نکند غیر مکابر *
* احصای کمالات تو کردن نتوانم *
* کزدر همه فنها شده کامل و ماهر *
* با عقل حکیمانه و اقبال تو دارم *
* نفس ملکی نسبت اجناس مشاهر *

• جود تو بنوعیست که در ساعت بخشش

• نا خواسته دانی همه حاجات ضایر

این معما باهم کبار ازوست

* بیت *

مصحف است آنرو (+) و آن خط آیت جور و جفاست

• عارض آن دلستان بی بهره از خال و فاست

وفات مولانای مذکور در سنه نهصد و شصت و شش (۹۶۶) بود

و مدیر امانی کابلی تاریخ او گفته که

* قطعه *

وا حسرتا که نادری نکته دان برفت

آن نادری که داد سخن داد در جهان

جستم برهم تعمیه تاریخ فوت او

گفتا خرد که رفت یکی از سخن دران

دیگر شیخ ابو الواجد^(۲) فارغی است که بغایت درویش مشرب

بود بشیرین زبانی مشهور از اشعار اوست

* بیت *

از بس که آن جفا جو آزار میدماید • اندک ترحم او بسیار میدماید

و در واسوختگی گفته که

* نظم *

بحمد الله که وارستم ز عشق مهت بد خوئی

که می افتاد چون چشم خود از مستی بهر کوئی

چو هافر از برای جرعه لب بر لب هر کس

صراحی وار بهر هافری مائل بهر سوئی

(+) در هر سه نسخه بدوانی - ابرو - (۲ ن) ابو الواجد

در نفائس المآثر ابو الواجد شیرازی - نوشته *

* وله *

عمری که دل بوصول توام بهره مند بود
نمود آن قدر که توان گفت چند بود
القصة در فراق بسر شد شمار عمر
هرمایه وصال که داند که چند بود
اغیار دوش پیش تو بودند و فارغی
از دورها بر آتش حرمان سپند بود

* وله *

رشته جمعیت ای یاران همدم مگساید
در پریشانی پریشانیست از هم مگساید

* وله *

چو تیر خود کشتی از سینه ام بگذار پیکان را
مرا دل ده که تا مردانه در راهت دهم جان را

وفاتش در سنه اربعین و تسعمایه (۹۴۰) بود و در خانقاه پیش
شیخ زین در آگه مدفون گشت و از غایت اتفاق و همجهتی
هر دو در یک حال از عالم گذشتند میگویند که زمانی که این هر دو
بزرگوار متوجه هند بودند از قلاشعی صفرط غیر از کهنه پوستینی با خود
نداشتند شیخ زین با شیخ ابو الواحد گفت که در بازار کابل بشرطی
می برم این را که شما آمده خوش طبعی را کار نفرمائید قبول کرد
و مشتری در بها مبالغه کرده پنج شهرخی میداد و شیخ زین زیاده
میطلبیده آخر شیخ ابو الواحد بی غرضانه آمده دلای میگرد بعد از
مناقشه بسیار گفت ای بی انصاف پنج شهرخی را خود این

بتدیل (؟) کیک و شپش داشته باشد و مو را بر هم خورد و شیخ زین
باعراض گفت که این چه محل ظرافتهای خنک است که شما
دارید ما محتاج بهای نان شده ایم و اداهای شما این است و
شیخ ابو الواجد بخنده می گذرانید *

و دیگر جاهلی یتیمان^(۲) که از بخارا ست و بدین نسبت اشتهار
یافته در کابل وقت توجه شاه غفران پناه بجانب هند ملازمت
نموده مشمول عواطف پادشاهی گشته بدرجه اعتبار رسیده و زمانی
که شاه محمد خان شاپور^(۳) را بجهت سزاولی در کابل گذاشتند او
ملا را نیز چون سایر افراد انسانی تصور نموده ایندای بسیار کرده
و ملا ترکیب بندی رنگین در هجو شاپور گفته و چون دختر شاه
محمد شاپور را پادشاه در خدمت خود داشتند تنها او را مستثنی
داشته باقی مذکر و مؤنث قبیلۀ او را بیک قلم خط رسوائی بر دور
اسامی ایشان کشیده پادشاه نیز ازان خبر که سرمایه زیان بود غباری
در دل داشتند آن هجو را در سر دیوان بحضور او از ملا استماع نموده
و انبساط و شگفتگی تمام نموده مله معتبر از دهانیده اند و چون
آن هجو رفته رفته بفحش انجامیده بنابران بر یک بندش در اینجا
اقتصار می افتد و آن اینست که *

* قصیده *

• شاعر شاه همایونم و خاک درگه

(۲ ن) یتیمیان - و در نفائس المآثر نوشته که - جاهلی یتیمیان
از بخارا ست پدرش یتیمیان اینجا بوده بدان سبب بدین نسبت
اشتهار یافته است - (۳ ن) سالو

* میزنند کوکبه شاعریم طعنه همه *
* خسرو شعرم و ابیات خوشم خیل و همه *
* دیدم از قحبه^(۲) زنی ظلم نه جرم و نه گنه *
* پاره کاغذ اگر از هذیان گشته سیه *
* سوي هجوش اگر اندیشه شود روی بیره^(۳) *
* غرض آنست که این خرفقتان ابله *
* عزت و حرمت این طایفه دارند نگه *
* و ای آنکس که بخیل شعرا بستیزد *
* هرکه با ما بستیزد ببل بستیزد *

* درین مصراع پادشاه دخل کردند که چرا هم چنین نمیگوئی * ع
هر که با ما بستیزد بخدا بستیزد

* و هم از دست این اشعار *
* تا بوده ایم عاشق و بد نام بوده ایم *
* اما ز عاشقان باندام بوده ایم *
* * * * * *
* * * * * *

* خوبوریان همه بی مهر و وفائید شما *
* با اسیران ز پی جور و جفائید شما *
* وعده کردید وفا طور دروغی گفتید *
* راست گوئید که این طور چرائید شما *
* ما درین شهر نه از بهر شما رسوائیم *

* همه جا باعث رسوائی شماست
* چند پرמיד که مقصود تو در عالم چیست
* راست گویم که شما را شمانید شما
* جاهی از دست شما جان نتواند برود
* که بلایی ز بلاهای خدائید شما

* وله *

* دوش ماه عید شد بر شکل مصقل آشکار
* کز بخار روزه بود آئینده دل را غبار
* یا مه نو بود یا بنمود از ضعف بدن
* استخوان پهلوی لب تشنگان روزه دار
* یا تراشیدند بهر ناقه لیلی ^(۲) حطب
* یا تن خم گشته همچون شد از غم زرد و زار
* خویش را در ملک خدام تو میخواست فلک
* زان کمان حلقه آورده است بهر زه گذار ^(۳)
* بلکه پیکت بسته زنگ و یکه پر بوسه روزه
* میروم از روم تا آرد خبر از زنگ بار
* مخفی نماند که این بیت * خویش را در ملک خدام تو میخواست
* فلک * ازین بیت نظام امترابادی گرفته ازان قصیده که * نظم *
شب نجوم از مجمع مردم نشان آورده اند
وزمه نو تازه حرفی در میان آورده اند

بر سر قیر سلطنت بنشسته شاه زنگبار
از برای پیشکش انجم کمان آورده اند
* رباعی *

خط گرد رخت باعث حیرانی ماست
زلافت سبب بی سرو سامانی ماست
آن کاکل مشکین پی^(۲) و برانی ماست
اینها همه اسباب پریشانی ماست
* وله *

بیا که بهر قبوق بازی تو ساخت فلک
ز آفتاب کدوی زر از هلال کجک

و بیروم خان درین قافیه بتغییر بحر قصیده مشهور دارد و مطلعش
اینست که
• مطلع •

عقد کبک (+) ربوع خدنگ تو از کجک
کرد از هلال صورت پروین شهاب حک

و ماخذ این هر دو مطلع مطلع قصیده نذاری تونی مشهور است
وفات ملا جاهی در سنه ۱۰۰۰ هـ و خمسین و تسعمایه (۹۵۶) بسبب
زهری که غلامی در کاسه اش کرده بود واقع شد *

دیگری حیدر تو نیائی است مردی اهل و در وادی نغمه
بی بدل بود سلیقه بشعر و موسیقی مناسب داشت اکثر اوقاتش
در هند بسر شده هجو ملک المنجمین عصر محمد همایون پادشاه را

که در مقام پنجگانه بسته اعجوبه روزگار امت و نادره ادوار این
مطلع اورا که در تعزیت حضرت امام شهید مقبول مقتول فائده
کبد الرمول و البتول علیه السلام نقش بسته در ایام عاشورا
در معارک میخوانند * مرثیه *

ماه محرم آمد و شد گریه فرض عین
گرئیم خون بیاب لب تشنه حسین
* رباعی *

آنی که ز رشک مهر و ماهت گویند
مهرویان را خیل و سپاهت گویند
تولایق آنی که بدین حسن و جمال
شاهان زمانه پادشاهت گویند
* وله *

دلا چون غمش مهریانی نداری
بجز دردش آرام جانی نداری
* وله *

هر لحظه نازنین مرا ناز دیگر است
نازش بجان کشم چکنم ناز پرور است
با غنچه نسبت دهن یار چون کنم
تنگ است غنچه لیدک سخن جای دیگر است

پسر این حیدر تونی بغایت جبان و بیدل بود چنانچه در شهر سنده

(۲ ن) رضی الله عنه - و بصیغه تنذیه یا جمع در هیچیک نیستند

فهرست و هشتاد و پنج (۹۸۵) بملازمین پادشاه آمده بود روزی کیفرین
 بهشتن خویش در کشتی و هول آن تقریر میکرد و اثر رعب
 در آن وقت از ادعایش ظاهر بود فقیر پرسیدم که شاید از رفتن هیچ
 پشیمان شده باشی و آن بیت را بتقریب خواندم که بقدسی شاعر
 حریفان گفته بودند که

از زنج ره بادیه و خار مغیلات

از آمدن کعبه پشیمان شده باشی

او در حال جواب داد که آری پادشاه فرمودند از رفتن کعبه چون
 پشیمان شود اما از نشستن کشتی پشیمان شده باشد در همین
 حین متهمین خان مقلد شیرین کار بر حسب اشارت عالی خود را
 بصورت دیوانه سگ گزیده ساخته بانگ سگ کرده ابن حیدر را
 پیش کشید و دستارش بجائی و کفشش بجائی انداده هر دو میدوید
 تا بغلطید و باعث خنده بینهایت شد و بعد از اطلاع بر حقیقت
 حال انفعال بسیار کشید و پادشاه تسلی میدادند عاقبت
 فتوانست بهتر بود *

و دیگر شاه طاهر خوانندی دکنی است برادر خورد شاه
 جعفر و علمای سلف عراق قدح در نسبت خواندیه کرده اند و
 محضری درین باب درست نموده مخالف و موافق بر آن خط
 نهاد چنانکه در کتاب کامل التواریخ ابن اثیری جزیری و
 لب التاریخ قاضی یحیی قزوینی و غیر آن مذکور است او خود را
 از خویشان شاه طهماسب میگرفت آخر بذاب نسبت مذکور که بآن
 مطعون بود و میر جمال الدین صدر استرآبادی او را اینها می

بلیغ میرسانید آواره شده بدکن که مدفنی خانۀ مقرریهست
 رفت و با نظام شاه والی آنجا صحبت او موافق افتاد و او را آنجا
 ترقیات صوری روی نمود و مشیر و مشارالیه شده بمرتبۀ جمله الملکی
 رسید و شیوع تشیع بلکه صدور آن مذهب دران دیار ازو شد و نظام
 شاه بجهری را که بیماری مزمن لاعلاج داشت بطفیل فسون خواندی
 شاه جعفر صحنی روی داد و آن معنی را که در نفس الامر تدریج
 و امتدراج بود حمل بر کرامات شاه جعفر نموده بانغواوی او از
 مذهب سنت و جماعت که بطریق مهدویه داشت برآمده
 مترف غالی شد و چه ایذاهای جلفانه و تبرائیدانه که این هر دو
 مشثوم بعلمای و مشایخ آن صر و بوم نکردند تا آن حرکات شذیع
 باعث اخراج اهل اسلام گشت و رفض ازان روز باز دیار امتقرار
 و اتمرار یانت و شاه ظاهر در قصاید بهاریات چون نظام استرابادی
 است در فلکیات و از جمله قصاید او اینست که در مدح همایون
 پادشاه که تتبع انوری کرده

• قصیده •

محمل مهر چو آید بشبستان حمل
 لاله فانوس بر افروزد و نرگس مشعل
 کوه از درد سر بهمن و دی رست کنون
 شوید از ناصیه اش ابر بهاری صندل

و این قصیده در منقبت نیز ازوست هر چند گریز گاه بلکه در آمد
 قصیده بتمام نه مناسب حال حضرت امیر امت علیه السلام

رضی الله تعالی عنه * * تصدیقه *

* باز وقتست که برطبق تقاضای فلک
 * افکند بر سر ایوان چمن گل توشک
 * ابر فیسان بسر خنجر آلوده برق
 * حرف برف از ورق روی زمین سازد حلق
 * بر سر لشکر دی صبح شبیخون آرد
 * تنگ چشمان شکوفه چو سپاه اوزبک
 * هیأت غنچه و گل بر فلک شاخ نگر
 * ظل مخروط زمین غنچه و گل مهر فلک
 * بهر آن تا نبود مجلس گل بی مطرب
 * گشته بلبل غنچه کی شاخ گل و غنچه غنچه
 * تر شدی حلقه خارا ز تراویدن ابر
 * کوه از سبزه بدوش از نغگندی کزپک
 * ساختی خانه معمور فلک را ویران
 * بر سر فیل صحاب از نزدی برق کجک
 * باغ شد ما یده عیسی و شبنم بروی
 * جا بجا بر سر آن ما یده پاشیده نمک
 * تا نگیرند زر ناسره در دست ممن
 * در بغل صیوفی لاله نهان کرده محک
 * هر کمالی که نه ایمن بود از نقص زوال
 * باشد آن در نظر همت دانا اندک
 * شاهد باغ جمیل امت ولی خوش بودی

* گرفتگشتی زوی این حسن و لطافت منفک *
 * آه ازان دم که باغواهی هوا لشکر دی *
 * گشته باشند بقاراج گلستان شیرک *
 * عنقریب است که چوبک زن ایام خزان *
 * میزند بر در دروازه گلشن چوبک *
 * زانغ گیرد همه - از بلبل شوریده کلاغ *
 * برگ پوز مرده کند با گل صد برگ حنک *
 * باد انداخته تاج از سر بستان افروز *
 * گشته با عارض گل برگ معارض مچرک *
 * پی آن صحن^(۲) که دی طرح فکندست بباغ *
 * هر طرف رفته خشت ازینخ و از برف آهک^(۳) *
 * بهر پیران بتمدیده ایام خزان *
 * سازد از شیشه یخ شیشه گردی عینک *
 * پیش از اندم که ز بیم کتک شحنه دی *
 * بگریزند رعایای ریاحین یکیک *
 * عاقل آن به که کند عزم طواف چمنی *
 * که بآنجا نتوان برد خزان را بکتک *
 * آنچه گلشن مدح شه عالی قدریست *
 * کز فلک بهر طواف درش آیند ملک *
 * مرتضی پادشه صورت و معنی که ازوست *

• مذشاً را بطه صورت و معنی بی شک
 • آنکه از صورت سر پنجه شاهینش عقاب
 • بال نسرین فلک را شکند چون اردک
 • پادشاهیست که در خیل غلامان درش
 • نام برجیص بود معد و عطارد زیرک
 • توشمال فلک از بهر سر سفره او
 • از ثریا بکف آورده نمکدان و نمک
 • شد قمر مجمره بزم وی و جرم قمر
 • دود عود بیست کزان مجمره گردن مدارک
 • از پس آینه چرخ بآنین رضا
 • هرچه او گفت همان گفت قضا چون طوطک (+)
 • دیگری کیست که در ملک وی آرند او را
 • می شناسیم حریفان دگر را یک یک
 • او باغدار جغاپیشه ندارد نسبت
 • قدر خرمهره ز فیروزه شفا مد زیرک
 • عدل تقدیری و تقدیر عدالت غلط است
 • زانکه تحقیق شد این مسئله در باب فدک
 • بیدو دهر چو اهلیت تزویج نداشت
 • بایذا معتقه طلقها ثم ترک

(+) این چنین است در یک نسخه و در دو نسخه دیگر بعد
 ازین نوشته که - این مطلع او نیز مشهور است • دیگری کیست الخ

و این مطلع او نیز مشهور است • مطلع •

در غم آباد جهان عیش از دل فاشاد رفت
خوبه غم کردیم چندانی که عیش از یاد رفت

* مطلع *

ما بجرم عشق بدنامیم و زاهد از ریا
هر دو بدنامیم اما ما کجا و او کجا

* وله *

بیرون میا که شهره ایام می‌شوی
ما کشته می‌شویم و تو بدنام می‌شوی

و این قصیده او نیک واقع شده که • مطلع •

هر آنکس که بر کام گیتی نهد دل
بفزد یک اهل خرد نیست عاقل

وفات او در سنه اثنی و خمسين و تمعمایة (۹۵۲) در دکن بود
تابع اهل بیت تاریخ یافته شد *

دیگری خواجه ایوب ابن خواجه ابو البركات است که ابا
عن جد از بزرگ زادگان ماور النهر است پدر و پسر باوجود فضایل
مکتسبی و موروثی هر دو به بیدیدی ضرب المثلند یکی در عراق
و خراسان دوم در کابل و هند و این منتخب گنجایش تفصیل احوال
ایشان ندارد که در جاهای دیگر مذکور است و مشهور میگویند
که خواجه ابو البركات این مطلع بیت خود بر فضلی عصر
خود خوانده

* بیت •

خشک شد کشت امید و تازه شد قحط وفا

ز آتش دل یا در ابر چشم ما باران فماند

اورا به تخطیه گفتند که یا در مصرع اخیر بی معنی است و بجای آن تا

بایستی گفت خواجه در بدیهه این قطعه بعد از خواهی گفته * قطعه *

هرچه آید به پیش اهل نظر * بگمان خطاش خط نکند

نقطها گرفتند زیر و زبر * عاقلان پیرو ^(۲) نقط نکند

یا بخوانند و فیک فکر کنند * یا نخوانند تا غلط نکند

قصیده در زمین سلمان ساوجی گفته که مطلعش اینست * قصیده *

تب غم دارم و درد سر هجران بر سر

آمده جانم (+) بلب و فامده جانان بر سر

تا گرفت آتش دل در تن من چون فانوس

دامم چاک شد و چاک گریبان بر سر

و این دو سه بیت از قصیده ایست که در هجای قاضی نیشاپور گفته

* بیت *

خلاف شرع پیرو نوشت ^(۳) فقه دگر

که هیچ زان نبود در کتابها مسطور

عمل حرام نوشت و شراب کرد حلال

که این عصاره تاکست و آن قی زنبور

زنی که شکوه شوهر به پیش قاضی برد

(۲ ن) عقل را پیرو - و نسخه متن مشهور است و پیرو بمعنی

پیروی آمده چون خونریز و زمین بوس و امثال آن بمعنی مصدری

(+) در نسخها - جان - (۳ ن) و راست

که حظ نفس من از وی نمیبرد بظهور
جواب داد که گراوقوی ضعیف شدامت
زوا بود که در آرد بجای خود مزدور

خواجه در اشعار گاهی ایوب و گاهی فراقی تخلص می کند و این
غزل از وصفت

* نظم *

ای شاخ گل که همچو سهری قد کشیده
بر گرد لب خطی ز زمره کشیده
قدت بر آمده چو الف مدظله
وز ابروان فراز الف صد کشیده
بر حرف دیگران زده قرعه قبول
بر حرف عاشقان قلم رو کشیده
تشویش میکشی مکش ای نقشبند چین
ناید چو چشم و زلفش اگر صد کشیده
از دولت وصال فراقی طمع مبر
جور و جفای یار چو بید کشیده

پادشاه مغفرت پناه را نسبت بخواجه بآن وضع ناهموار توجه تمام
بوده چنانچه از بس که خواهان صحبتش بوده اند او را بعقد یکی از
بیگمان نزدیک مقید ساختند تا شاید راه و روش اهل صلاح و مدار
پیش گیرد اما خواجه را که گرفتار خوی زشت خویش بود صحبت
بار راست نیامد

* بیت *

خوی بد در طبیعتی که نشست
فرد جز بوقت مرگ از دست

و اداهای رکبک دران نسبت ظاهر ساخت و باین هم اکتفا نکرده در مجالس پادشاهی روزی فعلی زشت که مستهجن الذکر است از سر برزده و پادشاه از نهایت صروت و احسان جبلی در گذرانیده همین قدر فرمودند که هی خواجه این چه ادا بود و خواجه رخصت مکه معظمه مبارک طلبیده و اسباب سفر و جهاز (†) کما ینبغی ترتیب داده اورا وداع کردید چون در کشتی نشست از رفقا پرسید که فایده رفتن درانجا چیست گفتند پاکي از گناهان گذشته گفت پس یکبارگی گناه کرده پاک شویم تا ازو باقی نماند و ازان توفیق محروم مانده و خلیع العذار بوده در فسق مطلق العنان شد و سلطان بهادر گجراتی از مهرخوش صحبتی و هم زبانی یک اشرفی وظیفه هر روز بجهت خرج الیوم او مقرر فرمودند روزی در بازار احمد آباد میگذشت و خواجه را در مسجد تریپولیه دیده عنان باز کشیده از روی عنایت و خصوصیت پرسید که خواجه اوقات چون میگذرد گفت از راتبه که شما کرده اید اوقات یک عضو من هم یفراغت نمی گذرد چه می پرسید سلطان بهادر باوجود این در شتی راتبه اورا دو چندان ساخت و هم دران ایام شاه طاهر دکنی با کمال حشمت و جاه بتقریب ایلچی گری از جانب نظام شاه دکنی بکجرات آمد و از بهن که تعریف خواجه شنیده بود در منزل او که نه حصیر داشت و نه کوزه آب رسید و صحبت بسیار خوب بر آمد و اشعار خود خواند و ازو شنید و روز دیگر

(†) همین سمت در هر سه نسخه و شاید - سفر حجاز - بوده

اسباب مهمانی و خلعت و اسب و خرجی نقد و اجناس در منزل
خود ترتیب داده او را امتدعا نموده در عین گرمی هنگامه و
برآمدگی صحبت بیکبار سخن مذهب و ملت افتاد و خواجه از شاه
پرسید که مذهب چیست که شیعه شما بر یاران رسول علیه السلام
ناسزا میفرستند جواب داد که مجتهدین ما لعن را جزو ایمان قرار
داده اند خواجه گفت لعنت بر ایمانی که لعن جزو او باشد شاه
را طرفه حال پیش آمد و صحبت برهم خورد و آن انسانیت
و رعایت که خیال کرده بود در پروه خفا مانده ضایع شد آخر از آنجا
هم منکوب و معیوب بدکن رفت و بانظام شاه ملاقات نموده او نیز
اسباب تجمل و سامان آنچه می بایست فرستاد و خوب دید و آنجا
هم بجهت کج خلقی و بی اعتدالی نتوانست بود تا زحمت
وجود از عالم برد * قطعه *

ای دل صبور باش که آن یار تند خوی
بسیار تند روی نشیند ز بخت خویش

استغفر الله از کجا بکجا افتادم * ع *

کجا بود اشهب کجا تاختم

من که و این سخنان چه اما چکنم که عنان قلم حرون تند و شوخ
چشم باین جانب رفت و سخنان خارج از آهنگ مرزده و گرنه دانم
که عیب بینی هنر نیست و از عیب خود چشم پوشیده بر دیگران
نظر کردن کمال کوته بینی است * بیت *

معیوب همه عیب کسان می بیند

از کوزه همان بیرون تراود که دروست

حق سبحانه تعالی همگنان را از آنچه نباید و نشاید نگهدارد و چون در هنگام انتخاب از دواوین فضیلتی نصیب با خود نداشت بنابراین بر ذکر این چند کس بطریق انموذج اقتضای یافت اگر عمر بیوفای کم بقا روزی چند مهلت داد و ایام برخلاف عادت اصلی خویش بد صدی بنیاد نکرد و طالع مساعدت نمود ذکر شرای سابق و لاحق هند خصوصا بعضی را که در عصر خویش شنیده یا دیده و دریافته نبندی از اشعار ایشان در ضمن احوال جدا خواهد نوشت المعنی منی والا تمام علی الله تعالی و تقدس - والا این قدر هم برای یادگار کافیست *

گر بمانیم زنده بروزیم * جامه کز فراق چاک شده
 و ربمیریم عذر ما بپذیر * ای بها آرزو که خاک شده



تم هذا الجزء من الكتاب • بعون الملك الوهاب واليه المآب
 تمام شد